

حسین محبوبی اردکانی دکتر کلوکه Dr Cloquet

محمد شاه، چنانکه میدانیم، مبتلا به نقرس و همواره علیل المزاج و از این جهت بسیار به طبیب محتاج بود. پس از آنکه «حاجی بابا» از محصلین اعزامی دوره اول زمان عباس- میرزا از لندن برگشت، چون طب تحصیل کرده بود جزو اطباء دستگاه عباس میرزا شد و رفته رفته آنقدر ترقی کرد که در زمان محمد شاه طبیب مخصوص شاه گردید. حاجی بابا تا شعبان ۱۲۵۸ در حیات بود و چون او درگذشت، محمد شاه دکتر کلوکه فرانسوی را که برادرزاده یکی از اطباء مشهور فرانسه بود، بعنوان پزشک مخصوص استخدام کرد. مبداء و کیفیت استخدام او بر اینجانب معلوم نشده است. پنجه هولت هلندی که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده است او را باین عنوان یاد کرده است: «دکتر کلوکه که امروز (اکنون) فوت شده و حکومت فرانسه او را بعنوان طبیب مقیم به ایران فرستاده بود... و از این رو حدس زده میشود که او در ایران بوده که استخدام شده است و شاید هم میرزا محمد علی- خان شیرازی که در اواخر سلطنت محمد شاه به فرانسه رفته بود او را استخدام کرده است. از چگونگی کار او اجمالاً معلوم است که علاوه بر مقام حکیمباشی گری، مجلس درسی نیز داشته و به سه چهار نفر از جوانان با استعداد ایرانی درس جراحی می گفته است چه آنکه در نمره پنجاه و دوم وقایع اتفاقیه بتاریخ پنجشنبه هفتم ربیع الثانی ۱۲۶۸ این خبر دیده میشود: «مدتی است که عالیجاه مقرب الخاقان کلوکه صاحب حکیم باشی اعلیحضرت پادشاهی حسبالحکم چند نفر را در خانه خود درس جراحی میدهد و الحق در این علم بسیار خوب ترقی کرده اند... و در نمره صد و دوم آن روزنامه مورخ پنجشنبه سیم ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ آمده است که: «... از پنج نفر شاگردان عالیجاه حکیم کلوکه که مدتی است در نزد حکیم بولاک درس میخوانند، میرزا سید علی است که طب ایرانی را دیده به قواعد فرنگی پرداخت و بسیار خوب است، و در مدرسه سوای طب فرنگی مشارالیه بشاگردان «شرح نفیس» و «قانونچه» درس میگوید، و حاجی میرزا محمد علی در علم و عمل ساختن جوهریات فرنگی مهارتی بهم رسانده، و میرزا محمد حسین ولد میرزا احمد تنکابنی بسیار خوب است...»

با اینکه در آغاز تأسیس دارالفنون، دکتر کلوکه در ایران بود، ظاهراً در تأسیس مدرسه دخالت و اثری نداشت و برای تدریس هم از او دعوت نشد و علت آن گویا این بود که آنموقع اشکالاتی در روابط ایران و فرانسه پیش آمده بود و امیر کبیر هم نسبت بمأمو رین فرانسوی وانگلیسی نظر خوبی نداشت و خوش بین نبود.

دانشمند گرامی آقای محیط طباطبائی در سلسله مقالات خود تحت عنوان تاریخچه اعزام محصلین به اروپا که از شماره ۲۳۹۲ تا نهم تیر ۱۳۱۲ روزنامه شفق سرخ آغاز شده است در این باره چنین نوشته اند: «... اینکه در تاریخها و مأخذهای فرانسوی مینویسند ناصرالدین شاه

براهنمائی طبیعیان فرانسوی دربار دکتر کلو که ودکتر طولوزان بتأسیس معارف نو در ایران پرداخت ، از روی کم‌اطلاعی نوشته شده و نقل آن در مأخذهای ایرانی نیز دلایل سطحی بودن اطلاع نویسنده است . . . ، د . . . اقدام بتأسیس دارالفنون و جلب معلم از اروپا ابدأ مربوط به رهبری دکتر کلو که یا دکتر طولوزان فرانسوی نبود چه افتتاح مدرسه چند سال پیش از استخدام دکتر طولوزان بود . . . و . . . پس از اینکه مدرسه باز شد دکتر کلو که طبیب شاه در آنجا سمت تدریس نداشت و معلم طب و جراحی مدرسه دکتر پرلاک بود . دکتر کلو که چون برای تدریس مدرسه دعوت نشده بود کلاس درس طبی در منزل خود دایر کرد و تا مدتی بعد از آن مشغول تدریس خصوصی بود . . . ولی از عبارت «حسب الحکم» برمی آید که این کار بدستور شاه یا صدراعظم بوده است .

دکتر کلو که در طهران دختر سلیمان خان گرجی مسیحی یعنی خواهر نریمان خان (قوام السلطنه بعد) و جها نگیر خان (وزیر صنایع و قورخانه اواخر دوره ناصری) را گرفت و از او پسری پیدا کرد که او را میرزا یوسف نام نهادند ولی دوران عیش او چندان نپایید و در سال ۱۲۶۸ ، بر اثر اشتباهی از طرف نوکرش ، و نیز سهل انگاری خودش ، جان خود را به مفت از دست داد .

شرح قضیه آنکه وی به مشروب معتاد بود و شبی برسرام عرق خواست و نوکرش به اشتباه شیشه ذراریع را برای او برد و او بعجله از آن نوشید و پس از نوشیدن دانست که عرق نبوده بلکه سمی بالاتر و سریع‌الاثرتتر بوده است ، اما از سهل انگاری در مقام علاج خود بر نیامد و چون بدنش تاب مقاومت با سم نداشت ، در گذشت .

جزو مجموعه نامه‌های جناب آقای معاون الدوله غفاری نامه‌ای است از جها نگیر خان برای برادرش نریمان خان ، که آن زمان عضو سفارت فرخ خان امین الملك و در پاریس بوده است - راجع بچگونگی فوت دکتر که از نظر تاریخی انتشار آن سودمند ، و خود وسیله‌ای است برای ادای تشکر و احترام نسبت به جناب آقای غفاری که اجازه استفاده از آن و انتشارش را داده اند .

اینک آن نامه:

فدایت شوم در خصوص حادثه مرحوم حکیمباشی حضرات اقوام مرحوم از شما جویا خواهند شد بلکه وقت هم خواهند گرفت شما در جواب میتوانید بگوئید که من در آنجا نبوده‌ام ولی از قراریکه معلوم من شده است احدی تقصیری نداشته است زیرا که همه کس خواص اشیاء را نمیدانند . يك نوکر بی‌شعور چه میدانست که این شیشه زهر است و کشنده است که درست محافظت نماید خلاصه مقدر خدا چون چند روز همشیره و نوکر و کنیز و غیره همه آمده بودند شهر بخانه ما (و آن شیشه را ندانسته نوکرهای بیرونی داخل سایر شیشه‌ها کرده بودند) وقت رفتن بشمران . و مرحوم حکیم شام خواست و در سرشام عرق خواست از قضا آن شیشه که زراری بود در میانش ، داخل شیشه‌های عرق شده بود . رستم او را برداشته آورد گذاشت بپهلوی مرحوم حکیم باشی و مرحوم حکیم باشی هم قدری ریخته در شیشه میل فرمودند .

(۱) بحدس جناب آقای غفاری .

محض خوردن بر خوردند . باری خودشان سهل گرفته و ما مکرر جویا شدیم که این دوا مهلك است فرمودند که خیر . مگر چند روز شاشند خواهم بود ، آنهم چنانچه زیاده باشد . سابق ازین در پطر بودید بتفصیل نوشته‌ام . بهر جهت اقوام مرحوم میتوانند از وزارت امور دول خارجه خودشان مستفسر شوند زیرا که وزیر مختار موافق نوشته حکیم بولک و حکیم دیکسون حکیم انگلیس‌ها که معالج بودند تصدیق بر بی گناهی احدی گرفته فرستاده است . از آنجا این کیفیت را درست میتوانند خاطر جمع شد . دویم در خصوص اموال مرحوم حکیم باشی ، بهیچوجه بی جویری نکردند ، هر چه خانه خودش بود او را داخل سیاهه کردند . خودت میدانی که همشیره ما درست در خانه مرحوم حکیم هنوز گستاخ نشده بود و اموال مرحوم حکیم باشی هم چنانچه عادت خودش بود پیش دیگران باقی بود بخانه خودش نیاورده بود . در پیش میرزای خودش بود . مرا وکیل کردند برضای خودشان . مخلص تاخواست در این بابها گفتگو نماید که وزیر مختار رنجید و از همشیره خواهش نمود که برادرت را از وکالت سلب کن و ما هم تمکین کردیم و کارها همین طور معوق ماند . هیچ قراری داده نشد و طلبی که از خواهجه قریب داشت که معادل چهار هزار و هفتصد تومان است مدتی هم از موعد او میگذرد هنوز گرفته نشده است مگر هزار تومان او را که خود وزیر گرفته آنچه میرزا و غیره ادعای طلب کردند خودشان بدون صلاح همشیره دادند . ششصد تومان و کسری از آن هزار تومان حکما و حتما بطورهای سخت قهر گرفته رد کردند همین موارد با شخصی که میرزا ۲ میگردند دادند حمایتی از آن روز الی حال از آنها ظاهر نشده است بلکه موجب ضرر شده‌اند خاصه از برای مخلص در میان چنین اسباب گیر کرده‌ام که هر ساعت منجم می‌شوم و باید بهزار احتیاط راه روم . از قراری که خود مرحوم در زمان حیات خودش میگفت در آنجا قریب بیست هزار تومان مال داشت . البته جویا شوید هر گاه وکالت نامه چه هم لازم باشد بنویسید تا از برای شما ارسال شود . آن مال موافق همه شرع و مذنب مال زن حکیم و پسر حکیم است البته زیاده پایی باشید . گاه هست ۳ مال را معلوم [فر] ما بید البته زیاده سعی خواهد نمود . والسلام .

و همشیره هم دوبار کاغذ نوشته هر گاه نرسیده باشد بنویسید تا از نو نوشته ارسال دارد .

یکی از برای مادر حکیم نوشته بود یکی هم از برای عموی مرحوم حکیم باشی . از خودشان جویا شوید و عرض سلام مشفقانه برسانید و از قول میرزا یوسف نویه خودشان عرض سلام برسانید و گوئید در نهایت شباهت است با مرحوم پدرش و احوالش بسیار خوب است و تند دست است . الحمدلله آبله هم بسلامتی در آورد الآن خیلی زرنکه است . مرحوم حکیم باشی چندان مالی هم نداشت در نظر داشته باشید .

و اما عموی دکنر کلو که ژول کلو که بوده است که ناصر الدین شاه در نخستین سفر خود به اروپا در پاریس او را دیده و در سفر نامه خود باین مناسبت از فوت دکنر کلو که هم یاد نموده و نوشته است :
 ... مسیوتاردیو ۴ که رئیس مجلس حفظ الصحة پاریس است به حضور آمد باولری ، ۵ که

(۱) در این دو کلمه تردید دارم . (۲) کذا و ظاهراً میرزائی یعنی نویسنده گی .

(۳) در این کلمه تردید دارم . (۴) Tardieu (۵) Larey

جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلئون اول است و «زول کلو که» که عموی کلو که که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در تهران شب نهمیده عوض شراب زراری خورده مرد ... سفرنامه ناصرالدین شاه ، قطع جیبی ص ۱۴۲ .

کلمه زراری هم که در نوشته جهانگیر خان و شاه آمده است ، صحیح آن ذراریع است و آن جمع ذرایع و ذروح و ذریع است که بصورت مفرد کم استعمال میشود و ذراریع را بترکی الاکلنگ و به دیلمی دارساس و به اصفهانی سین نامند (تعلیقات مرحوم بهمنیار بر کتاب الابنیه ص ۱۶۰) و این دوا که منشاء حیوانی دارد «خون بسرقضیب بیارد بافراط و باشد که بکشد . .» (الابنیه ص ۱۶۰) و عجب است که این خسیت کشندگی را طبیب ایرانی در هزار سال پیش میدانسته و این طبیب فرانسوی از آن غافل بوده است .

عاقلان

در دور ما اگر چه ریازنگه زندگی است
 بی رنگی است شیوه مردان راستین
 فرق است بین ما که سپاریم راه عشق
 با آن که زد قدم بره عقل دورین
 این عاقلان بنرخ زمان نان خوردند و ما
 لرزان که آبروی نریزیم بر زمین
 آنان جبین بخاک در این و آن نهند
 ما گرد غم باشک بشوئیم از جبین
 آماج تیر سینه پاکان صاف دل
 آنان کمان کشیده و بنشسته در کمین
 یارب مگیر نعمت دیوانگی ز ما
 عاقل چنان پسندد و دیوانه اینچنین

تهران مرداد ۱۳۴۷

محمد علی شریفی